۱۷. توحید صدوق (۱۴۰۲/۱۲/۰۲)

سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - چهارشنبه، ۰۲ اسفند ۱۴۰۲

- پیشگفتار (خلاصه)
- احتمالی دیگر در معنای اکثار صلوات
- فایدهی دعا برای دیگران
- کلام آمیرزا مهدی آشتیانی در معنای صلوات
- «صلو» و «صلی» بهمعنای «ثناء جمیل» و «عرض» در التحقیق
- معنای استمرار در کلمهی «تحیة» و «صلات»
- معنای استمرار در حرف «ص» و «ل»
- معنای علو در حرف «و»، معنای سقوط در معنای «ی»
- «تصلیة» حرکتی رو به سقوط
- مفاد برهانی آیات معاد
- استبعاد معانی دعا، تسبیح از مادهی «صلو»
- «استمرار با عنایت به آیندهٔ» معنای کلمهی «صلات»

پیش‌گفتار (خلاصه)

- ادامه شرح فقره «وبالشهادتين يدخلون الجنة وبالصلاة ينالون الرحمة»
- بررسی معنای لغوی صلات با استشهاد به آیات؛ «استمرار با عنایت به آیندهٔ»
- معنای لغوی «صلات»؛ «صلی» استمرار رو به سقوط؛ تفاوت «صلی» و «صلو»؛ معنای «صلی» در استعمالات قرآنی؛ معنای صلوات فرستادن خداوند و ملائکه بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله.

احتمالی دیگر در معنای اکثار صلوات

> «وبالشهادتين يدخلون الجنة ، وبالصلاة ينالون الرحمة ، فأكثروا من الصلاة على نبيكم وآله إن الله وملائكته يصلون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه وسلموا تسليما» **[1]**.

شاگرد: در مورد اکثار در جلسه‌ی قبل صحبت شد. ما به‌دنبال این بودیم که حریم این اکثار مشخص شود؛ یعنی چه کاری انجام بدهیم تا مصداق اکثار قرار بگیرد. شاید اصلاً قرار نیست با یک رفتاری خودمان را مصداق اکثار قرار بدهیم. مثلاً حد حمد الهی به قدری بالا است، به قدری ما دستور داریم که حمد انجام بدهیم که اتفاقا کسی حمد بیشتری کرده است که خودش را مقصر بداند. شاید قرار است که این مطلب را برساند، تا اینکه ما به‌دنبال حدش باشیم.

استاد: ایشان یک محمل و بیانی برای «فاکثروا من الصلاة» می‌گویند؛ اینطور نیست که بگوییم صد بار یا کمتر و بیشتر مقصود است. بلکه «اکثروا» یعنی این را درک کنید که نیاز دارید که مدام زیاد کنید. چرا؟؛ چون پایان ندارد. چون نهایتش کران ندارد. چون صلات، پایان و کران ندارد، شما زیادش کنید. چرا؟؛ چون چیزی که کران ندارد، هر چه زیاد بکنیدش به نهایتش نمی‌رسد. این هم یک معنایی برای اکثر است. چرا «اکثروا» می‌فرمایند؟ چون ریختش، ریخت بی‌کران است. پس شما نیاز دارید به زیاد کردن، در محیطی که پایان ندارد. این مانعی ندارد.

الآن باز در دنباله‌ی همین بحث‌ها می‌آید. راجع به لغت صلات و هم اینکه ببینیم در موارد مختلف معنای صلات چه می‌شود. دقیق یادم نیست که در جلسه‌ی قبل لغت صلات را تا کجا رسیدیم.

شاگرد: ...

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۳.

فایده‌ی دعا برای دیگران

استاد: از چیزهایی که من مکرر از حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] شنیدم، این بود. حاج آقا می‌فرمودند: حیله‌ی ایمانی هم هست. مؤمن هم حیله دارد. می‌گفتند: حیله‌ی مؤمن این است که هر وقت حاجتی داشت و خواست دعا کند، برای خودش دعا نکند. چرا؟؛ چون وقتی برای خودش دعا بکند، ممکن است مستجاب نشود، ممکن است موانعی باشد. در اینجا به جای اینکه برای خودش دعا کند، برای دیگران دعا کند. وقتی برای دیگران دعا می‌کند، در روایت دارد که خدای متعال همان جا یک ملکی می‌فرستد و همین دعا را برای او می‌کند. حاج آقا می‌فرمودند: اگر خودم می‌کردم، إمّا و إمّا بود. شاید مانعی بود. اما وقتی ملک برای من دعا می‌کند، دیگر مستجاب است. پس حیله‌ای می‌زند که از طریق این حیله، دعایش به‌طور حتم مستجاب می‌شود. حاج آقا این را زیاد می‌فرمودند. من مکرر شنیده‌ام.

شاگرد: در پایان جلسه فرمودید: علامه‌ی مجلسی فرموده‌اند که این فقرات دلالت می‌کند بر رجعت همه‌ی ائمه علیهم‌السلام.

استاد: «هذه الفقرات» به مناسبت سوم ماه بود که می‌دانید حضرت سید الشهدا علیه‌السلام بود.

ذیل دعای «و اجعلنا ممن يسلم لامرہ ، ويكثر الصلاة عليه عند ذكرہ»[1] این مطلب را عرض کردم.

---

[1]. شیخ ابوعبدالله مشهدی، المزار الكبير، ج ۱، ص ۴۰۰.

کلام آمرزی از مهدی آشتیانی در معنای صلوات

از مادهی «صلات»، در ذهن من مطلبی هست. در کتابها تصریح به آن را پیدا نکردم. ولی چیزهایی نزدیک به آن هست. من از عبارات علماء میخوانم. مدتها که در مادهی «صلو» فکر میکردم، به این صورت در ذهن من است ... .

مرحوم قاضی سعید قمی رضوان اللّه تعالی علیه، در شرح توحید صدوق دارند. در نسخهی قبلی جامع الاحادیث، شرح ایشان نبود. با اینکه توحید صدوق بود، اما شرح ایشان نبود. ولی شرح توحید صدوق قاضی سعید قمی در نرمافزار کلام آمده بود. نمیدانم جدیدا در کدام نرمافزار آمده است. ایشان در آنجا ذکری دارند. بعدا ًهم عبارتی میآورند که در پاورقی گفتهاند که عبارت ایشان از ابنعربی است. از اشتقاق کبیر در «صلو» ذکر میکنند. ابنعربی اشتقاق کبیر ابنجنی را ذیل «صلو» مطرح میکنند. اشتقاق کبیر ابنجنی این است که وجوه محتمل ترکیب را به هم میزنند. مثلا ًدر «صلو» با «وصل» ترکیب به هم میخورد. ابنجنی می گفته است که اسم این، اشتقاق کبیر است؛ در خصائص ابنجنی است. در آنجا مطلب اینچنینی دارند. من اشاره میکنم تا یادتان باشد. در این چند جلسه که مباحثه کردیم، اصلا ًبه ذهنم نیامد که به فرمایش قاضی سعید مراجعه کنم. امروز یک دفعه یادم آمد و گفتم مراجعه کنم.

همینجا باز یک خاطرهای یادم آمد. مرحوم آمیرزا مهدی آشتیانی واقعا ًاز بزرگان علمای متأخر هستند. همینجا در مسجد بالاسر در کنار قبر والد مرحوم آقای صافی دفن هستند. آمیرزا مهدی آشتیانی از حکمای بزرگ متأخر هستند. هم شرح حکمت منظومه دارند و هم شرح منطق منظومه دارند. خاطرهای که عرض میکنم برای این است؛ ایشان خیلی سنگین و بالانویس هستند.

شاگرد: آمیرزا مهدی آشتیانی؟

استاد: بله، آمیرزا احمد آشتیانی هم داریم، آشتیانی زیاد داریم. آمیرزا احمد که معروف بودند جای خودشان هستند. ایشان هم از بزرگان بودند. منظورم آمیرزا مهدی است. شرح منطق منظومه ایشان اول چاپ شد. من هم آن را خریدم. بعد بحث سر صلوات رسید و سؤالی که معمولا ًمطرح میشود که آیا صلوات ما بر پیامبر صلّیاللّهعلیهوآله و اهل البیت علیهمالسلام باعث ترفیع آنها میشود یا خیر؟ این سؤال مهمی است. مدام سفارش میکنند که صلوات بفرستید. خُب، مقام ایشان با صلوات ما بالا میرود یا نه؟ این سؤالی است که مطرح است. آمدم ببینم مرحوم آشتیانی که خیلی بالانویس و بلندنویس و راقینویس هستند، چه فرمودهاند. شرح حکمت منظومه ایشان که چاپ شده بود، نگاه کردم، یک کلمه گفته بودند ما معنای صلات را در شرح منطقمان گفتهایم. شرح منطق منظومه ایشان در دستها نبود. دنبال آن رفتم، اما چاپ آن تمام شده بود. به کتابخانهی مسجد اعظم رفتم. آن وقت هنوز خراب نشده بود، طبقه بالا بود. به کتابخانه مسجد اعظم – کتابخانهی مرحوم آیتاللّه بروجردی - رفتم و این کتاب را گرفتم. در کتابخانه، فرمایش ایشان را ذیل همین بحث خواندم. هم خاطرهی طلبگی است و هم دارم جاها را معرفی میکنم. اگر خواستید بعدا ًکلمات علماء را ببینید به آنجا مراجعه کنید.

علی أیّ حال، این در ذهن ام مطرح بود. آنچه که می‌خواهم به‌صورت خلاصه عرض کنم، روی آن فکر کنید و شواهد له و علیه آن را پیدا کنید.

شاگرد: پاسخ مرحوم آمیرزا مهدی چه بود؟

استاد: توضیحات نسبتاً مفصل است. خُب، عبارات ایشان هم باید خودشان بگویند! من «صبی یتشیخ» هستم!

«صلو» و «صلی» به‌معنای «ثناء جمیل» و «عرض» در التحقیق

آنچه که عرض من در اینجا است، این است: در جلسه‌ی قبل عرض کردم که مرحوم مصطفوی، تقریباً هر دوی «صلو» و «صلی» را به زبان‌های دیگر ارجاع داده‌اند. بعداً هم گفته‌اند: «صلو» در اصل عربی به‌معنای ثنای جمیل است. بعد هم «صلی» را در نهایت به‌معنای کلی «عرض» برگردانده‌اند:

> **«و لا يبعد أن نقول بالتناسب بين الصلاة و الصلي و الصلو: فانها مشتركة في العرض و التقريب، إلا أن الصلاة عرض على مقام عال نوراني، فانه ارتباط مع الله تعالى و حضور بين يديه عز و جل. و الصلي عرض على النار، و الفارق هو حرف الياء الدال على التسفل. و الصلو هو عرض محبة و مودة و إظهار تحية و ثناء لمقام»[1].**

«و لا يبعد أن نقول بالتناسب بين الصلاة و الصلي و الصلو: فانها مشتركة في العرض و التقريب إلا أن الصلاة عرض على مقام عال نوراني»؛ صلات هم عرض به عالم ملکوت است.

عرض کردم معنای معروف صلات، دعا است. «العطف و المیل» معنای معروفی است که بعداً گفته می‌شود. ایشان هم معانی را که فرموده‌اند می‌خوانم. ابن جبل هم گفت ... .

شاگرد: حسن جبل.

استاد: جبل پدرش است. حسن بن جبل. عربها، «بن» را می‌اندازند.

شاگرد: حسن حسن جبل است.

استاد: پس پدر حسن بوده و جدشان جبل بوده است.

ایشان گفت[2] من حرف ابن فارس را - نه در مقایيس اللغة، بلکه در المجمل في اللغة - زنده کردم. ایشان گفت معنای آن «عرض على النار» است. «عرض على النار» باز معنای اصلی نیست. معنای اصلی آن «تلیین» است. هر چیزی را که می‌خواهید ملایم شود و از آن سفتی و صلبی در بیاید، عرض على النار می‌کنند. آهن سفت را در کوره می‌برند و عرض على النار می‌کنند، ملایم می‌شود. حتی اگر چوب سفت را هم حرارت زیاد بدهند، آن حالت کریستال بودنش از بین می‌رود. نمی‌دانم در فن کریستالها تا چه اندازه از حرارت ممکن است به ملایمت برسد.

شاگرد: باید چوب را آب بدهند تا نرم شود.

استاد: معلوم نیست اینطور باشد. البته انواعی دارد. احتمال حسابی دارد که وقتی درجهی حرارتش بالا رفت، حالت مالیم پیدا کند و از آن حالت سفتی در بیاید. علی أی حال، «تلیین» را ایشان فرمودهاند.

آنچه که در ذهن بندهٔ است و دنبالش هستم تا ببینم سر میرسد یا نه، این است که از مادهی «صلی» و «صلو» یک جور معنای استمرار در ذهنم هست. خُب، این معانی به یک جور استمرار چه ربطی دارد؟! ببینید مرحوم آقای مصطفوی وقتی میخواهند جمع کنند، این جور کلمهای دارند، میفرمایند:

> **«و أما الأصل الواحد الاستقلالي في العربية في هذه المادة: هو الثناء الجميل المطلق الشامل للتحية و غيرها.**
>
> **. إنّ اللّه و ملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليما - ۳۳/ ۵۶.**
>
> **. هو الذي يصلّي عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور - ۳۳/ ۴۳.**
>
> **. خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكّيهم بها و صلّ عليهم إنّ صلاتك سكن لهم - ۹/ ۱۰۳.**
>
> **. أولئك عليهم صلوات من ربّهم و رحمة - ۲/ ۱۵۷.**
>
> **. كل قد علم صلاته و تسبيحه و اللّه عليم بما يفعلون - ۲۴/ ۴۱.**
>
> **. و من الأعراب .... و يتّخذ ما ينفق قربات عند اللّه و صلوات الرسول ألا إنّها قربة لهم - ۹/ ۹۹»[3].**

«و أما الأصل الواحد الاستقلالي في العربية في هذه المادة»؛ لغت سریانی و عبری و آرامی را در این دو مادهٔ گفتند، بعد سراغ لغت عربی آن میآیند. میگویند: **«و أما الأصل الواحد الاستقلالي في العربية»**؛ یعنی به زبانهای دیگر ربطی ندارد. **«في هذه المادة»**؛ در «صلو»، نه «صلی»، **«هو الثناء الجميل المطلق الشامل للتحية و غيرها..»**؛ هر ثناء، هر مدح و هر خوب گوییای، میشود «صلو». بعد آیاتی را میآورند که برای این مقصود من این آیات مهم است. این آیات را در ذهنتان بیاورید.

«إنّ اللّه و ملائكته يصلّون على النبي يا أيها الذين آمنوا صلّوا عليه و سلّموا تسليما»؛ ایشان به این صورت معنا میکنند: یعنی **«انّ اللّه و ملائکته یثنون»**؛ ثنای جمیل بالایی بر پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله دارند. «یصلون» بهمعنای ثناء است.

«هو الذي يصلّي عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور»؛ خُب، ایشان احتراماً اول آن را آوردهاند، ولی خدای متعال در سورهی مبارکهی احزاب، اول صلات خودش را بر شما گفته است. در آیهی چهل و سوم فرموده است: **«هو الذي يصلّي عليكم و ملائكته ليخرجكم من الظلمات إلى النور»**؛ اول صلات او بر شما مؤمنین است. بعد از دوازده-سیزده آیه،

می‌فرماید: «**إنّ اللّه و ملائكته يصلّون على النبي**». خُب، این دو آیه باشد. بعد می‌فرماید: «**خذ من أموالهم صدقة تطهرهم و تزكّيهم بها و صلّ عليهم إنّ صلاتك سكن لهم**»؛ یعنی ثناء بر آنها بود. حالا می‌رسیم که ثناء چیست. آیه‌ی بعدی: «**الَّذِينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، أُولئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ وَ أُولئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ**» است. آیه‌ی بعدی هم چنین است: «**أَ لَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الطَّيْرُ صافّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبِيحَهُ**»؛ تسبیح خداوند متعال هم یک جور ثناء است. صلات هم در اینجا، مطلق الثناء است. آیه‌ی بعدی دارد که «**وَ مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَواتِ الرَّسُولِ**» است.

---

[1]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۶، ص ۲۷۵.

[2]. المعجم الاشتقاقي المؤصل، ص ۱۲۴۴.

[3]. علامه‌ی مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ۶، ص ۲۷۳.

معنای استمرار در کلمه‌ی «تحیة» و «صلات»

الان که این آیات به ذهنتان آمده است، می‌خواهم چیزی که ایشان گفته‌اند را پی بگیرم. ایشان فرموده‌اند: در عربی «صلو» به‌معنای ثناء و تعریف کردن است. خُب، ثناء به چه معنا است؟ مثلا بگویند: به به؟! مقصود از ثناء چیست؟ ایشان فرموده‌اند که «الشامل للتحیة و غیره». خُب، تحیت چیست؟ وقتی به فارسی بخواهی بگویی به چه می‌گویی؟

شاگرد: احوالپرسی.

استاد: تحیت احوالپرسی است؟

شاگرد: «وَإِذَا حُيِّيتُم بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا۟ بِأَحْسَنَ مِنْهَآ» [1].

استاد: از نظر صرفی «تحیة» چه صیغه‌ای است؟ مصدر است؟

شاگرد: مصدر است.

استاد: مصدر چه بابی است؟

شاگرد: مصدر باب تفعیل است.

استاد: حیّی، یحیّی، تحیّتا. تفعلةً. مثل «ذکّر یذکّر تذکرة».

پس اصل مادّه‌ی تحیة، حیات است. حیّ‌است. حیات به چه معنا است؟ وقتی می‌گویند: زنده باش؛ حیّاکم الله که الآن زیاد به کار می‌برند، مقصود چیست؟ «فَأَلْقَىٰهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ» [2]؛ الصلا اینکه به مار «حیّة» گفته‌اند، چون در حرکت یک نمود خاصی دارد. حیات یعنی این نظمی که داری از هم نپاشد. مردن، پاشیدن این نظام و چیزی است که در اینجا داریم. «حیّاک الله» یعنی نظم تو مستمر باشد. زنده باشی یعنی به زوال و انقطاع نینجامد. کمکم دارم به‌معنای استمرار نزدیک می‌شوم. خود تحیت یک نحو درخواست استمرار است. ولی نکته‌ای که الآن می‌خواهم محور قرار بدهم و حرف‌های بعدی‌ام را عرض کنم این است: یک وقتی استمرار می‌گویی که وضع موجود جلو برود. این یک جور است. می‌گویی زنده باشی، یعنی این نظمی که الآن داری در آینده مستمر باشد. اما یک وقتی است که می‌خواهی استمرار بگویی، اما نمی‌خواهی بگویی این وضع موجود را جلو ببر. می‌گویی الآن که وضع موجود هست، من دارم از وضع موجود یک پلی به آینده‌ی تو می‌زنم و برای آینده‌ات دعا می‌کنم. آینده‌ی تو را تأمین می‌کنم. دعا به این صورت است. تحیت این نیست که یک دقیقه دیگر نمیری؛ حیّاکم الله، یعنی یک آینده‌ی خوب داشته باشی. یک حیات و آینده‌ی سرشار از سلامتی و نعمت و توفیق داشته باشی. مقصود از تحیت این است. نه صرف اینکه زنده باشی. اگر در فارسی می‌گویی زنده باد و پاینده ...؛ پویا و پایا؛ پویا در حال حرکت است، پایا استمرار و ثبات دارد. پاینده باشی؛ یعنی به زوال نروی. پویا یعنی حرکت به‌سوی زوال سراغ تو

نیاید. پایندە باش. باعث ایستادن و استقرار موجود میشود. زندە باد هم همین است.

این چیزی کە میخواهم تأکید کنم، این است: وقتی در اینجا تحیت و ثناء میگوییم، یعنی من بە فکر آیندەی تو هستم. میخواهم برای تو یک آیندە، درست کنم. نە محض استمرار. من کە در فکر آیندەی خوبی برای تو هستم، لازمەی اینکە آیندەی خوبی داشتە باشی، این است کە تا آن آیندە، استمرار داشتە باشی.

شاگرد: نوع دوم استمرار چیست؟ نوع اول، ادامەی نظم موجود بود.

استاد: بلە؛ صرفاً اینکە همینطور جلو برود. نوع دوم این است کە صرف جلو رفتنش منظور من نیست، بلکە من بە آیندەی تو پل زدم. نە صرف کشیدن این حال. الآن میخواهم برای تو تأمین آیندە کنم. در مثالهایی کە در آیندە میزنم، میآید.

شاگرد ۲: یعنی رشد و پیشرفت در آیندە؟ یعنی این وضع الآن است و بعداً بەتر میشود؟

استاد: ببینید یک وقتی است محض این است کە زندە باشی. یک وقتی است کە میگویم نە، الآن کە میگویم: «الهی زندە باشی»، یعنی نە فقط نمیری، یعنی در سالهای بعد، پر از توفیق و وسعت و سلامتی و علم باشی. دو نگاە است. بعداً در تحیت عرض میکنم. لذا اینکە کسی بگوید «نمیری» یا بگوید «خدا تو را زندە بدارد»، با ارتکازی کە عرف از تحیت دارند، دو جور است. حال بە «سلام» هم میرسیم.

---

[1]. النساء، آیەی ۸۶.

[2]. طە، آیەی ۲۰.

معنای استمرار در حرف «ص» و «ل»

فعلاً از اینجا به مادهی «صلاة» برگردم. به ذهنم اینطور میآید که در «ل» یک جور توالی و استمرار است. «وَلَیَ» از کلماتی است که معنای لام را خیلی خوب نشان میدهد. چون آن دو حرف دیگرش، حروف علة است. محوریت والیت و فهم معنای والیت، برای ما معنای لام را خیلی روشن میکند. چون در کلمهی «وَلَیَ یلی؛ والیة» دو حرف دیگرش، واو و یاء است. دیدی که آقای حسن جبل، واو و یاء را کنار میگذارد. در کلمهی والیت، «ل» خودش را خیلی نشان میدهد. شاید در «ل» معنای قرب و استمرار و پی در پی آمدن باشد. «یلیه» یعنی این رها نمیشود و پشت سرش دیگری میآید.

خُب، «ص» به چه صورت است؟ «صاد» هم همینطور است. در معنای «صاد» هم برقراری و حرکت است. در «حیة تسعی» عرض کردم که خود حرکت، عدم زوال است. خود حرکت، استمرار یک امر است. تا متحرک است، این امر برای او استمرار دارد. خُب، ما از کجا میگوییم؟ من به خیالم میرسد که از کلمهی «فصل» و «وصل» در اشتقاق کبیر، برای پل زدن به «صلو» و «صلی»، خیلی میتوانیم استفاده کنیم. اگر در «صاد» و «لام» معنای استمرار باشد، «وصل» این است: یک چیزی که مستمر بود، الآن حالت اجتماع پیدا کرده است. «فصل»، آن استمراری است که از مبدأیی که داشت، شروع میشود: «وَلَمّا فَصَلَتِ الْعِیرُ»[1]: یعنی کاروان راه افتاد. «فصل»، شروع یک امر مستمر است. «وصل»، رسیدن یک امر مستمر است. در مقابلش «واو» به آخر کلمه میرود. یک امر مستمر، بهسوی واو میرود. «واو»، اجتماع و الصاق است. کما اینکه در «صلی»، یک امر مستمر بهسوی سفل میرود ای نوعاً دالتش بر سفل است. بهسوی پایین است. من سریع این معنا را گفتم. شما شواهدی علیه یا له آن بیاورید.

«صلو» یعنی یک حرکت شروع شود و بهسوی بالا برود. بهسوی یک علو برود.

---

[1]. یوسف، آیهی ۹۴.

معنای علو در حرف «و»، معنای سقوط در معنای «ی»

شاگرد: علو را از کجا می‌گویید؟

استاد: از واو می‌گویم. چرا حرکت رفع را ضمه گذاشتند؟ روزی که علامت‌گذاری می‌کردند برای کسره، یک پای کوچک می‌گذاردند. برای فتحه هم فتحه می‌گذاردند، ضمه را به‌صورت واو می‌گذاردند. چرا؟؛ چون واو که گفته می‌شود، صوت ارتفاع پیدا می‌کند. لب‌ها هم گرد می‌شود. لذا می‌گویند ضمه موجب، رفع است. در کلمات و استدلالات اهل ادب هم زیاد بود. اگر حرکتی شروع شود و به‌سوی بالا برود، «صلو» می‌شود. اگر حرکتی شروع شود و به‌سوی پایین برود، «صلی» می‌شود. این هم که می‌گویند: «وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ»[1] یعنی یک زندگی شروع می‌شود که با کاره‌ایش مدام پایین می‌رود تا «الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ»[2]. «تصلیة» یعنی یک حرکت مستمر، پنجاه سال، شصت سال او را به حالت استمراری پایین می‌برد. به خلاف «صلو» یعنی یک حرکت مستمر شروع می‌شود و اوج می‌گیرد و بالا می‌رود.

این خلاصه‌ای بود از آنچه که در ذهن بنده بود، حالا ببینیم کسی این‌ها را گفته است یا نه اولاً، دوما اگر گفته‌اند یا نگفته‌اند، ببینیم درست هست یا نیست. آیا در ماده‌ی «ص» و «ل»، استمرار و حرکت متصل است؟ «وصل» به همدیگر رسیدن است. متصل شدن است. «فصل» هم اتصالی است که به انفصال بر می‌گردد. «فاء» این کار را می‌کند. نه این‌که «ص» و «ل» این کار را بکنند. «ص» و «ل» استمرار را می‌رسانند. «فاء» می‌آید آن استمرار در «صاد» و «لام» را مدیریت می‌کند. کما این‌که بگویید «صلف». نمی‌دانم لغتش هست یا نه.

شاگرد: صاد چطور استمرار دارد؟

استاد: صاد یک معنای طبعی دارد که هم در آن صفیر است و هم این‌که تلفظ صاد اصالةً حالت انفجاری ندارد. یعنی شما می‌توانید یک صاد بگویید که دو دقیقه آن را طول بدهید. چرا؟؛ چون از اصوات نیست که مجبور باشید راه‌ش را ببندید. لذا می‌گویند: صفیر دارد. صفیر چیست؟؛ آن صوتی است که دارد. قوام صوت به این است که متوقف نشود. شما نمی‌توانید «د» را بکشید. باید آن را تکرار کنید؛ «د د د د». خود «د» را نمی‌توانید بکشید، اما «س» را می‌توانید، بکشید. یک «س» می‌گویید و آن را می‌کشید.

یکی از بهترین علومی که از تراث حوزوی ما است ...؛ من باره‌ا تأسف خورده‌ام. یعنی بینی و بین الله، باره‌ا می‌گویم ای کاش اولی که در یزد طلبه شدیم، درس تجوید رایج بود. متأسفانه رایج نبود و هر کسی خودش می‌خواست، یاد می‌گرفت. یکی از تراث‌های حوزوی ما، این علم تجوید است. علم تجویدی که داشتیم، از قدیم چقدر در کتب علوم قرآنی مثل النشر و سایر کتب، روی آن بحث شده است. اما حالا اصالةً درسی نیست. بعد از این‌که مدتی عمر طلبه گذشت و این‌ها را یاد نگرفته است، حالا می‌فهمد که این صد سال، صد و پنجاه سال اخیر، در علم فونوتیک چه کاره‌ها کرده‌اند! خُب، کاره‌ای آن‌ها نسبت به تراث حوزوی ما خیلی قابل مقایسه و تطبیق است. مطالب عجیبی در تراث ما هست. آقای ابراهیم انیس کتاب «الاصوات اللغویة» را نوشته است. کتاب

خیلی خوبی است. آن وقتی که ما بحثش کردیم، عربی آن را نداشتیم. ترجمه‌ی فارسی آن را آوردیم. یک شخص مصری است. از این جهت، خیلی کار خوبی کرده است. هم مطالب جدید را بلد بوده است و هم از ابن‌سینا و قبل از او و بعدش، از رساله‌های قدیمی که تراث اسلامی است، می‌گوید. چقدر از سیبویه، مطالب بسیار خوبی در تحلیل صوت می‌آورد!

آن چیزهایی که مهم است، تفاوت گذاشتن بین مراتب حروف، اصوات، مخارجش، صفات ذاتی، صفات عرضی در علم فونوتیک است. خیلی هم لطیف است. من عرض کردم ما که از اول نخوانده‌ایم، الآن هم تخصصش را نداریم. ولی این اندازه، خدمت شما عرض می‌کنم که برای علم تجوید و علم فونوتیک امروزی هر چه وقت بگذارید، در آینده ضرر نمی‌کنید. یعنی خوشحال هستید که این علم را یاد گرفته‌اید. چه کتب قدیمی، چه کتاب‌های امروزی. علم بسیار پر فایده‌ای است. یک ظرافت‌کاری‌هایی به دست شما می‌دهد که قبلش آدم فی الجمله دارد، اما آن فوائدی که در علم است را ندارد.

شاگرد: در مواردی مثل «اصل، بصل، خصل، حصل، نصل» تارکم و پیوست دیده می‌شود. مثلا «حصل» به‌دست آوردن مخ شیء است. یا «خصلت» این است که خلق و خوی با طرف پیوند بخورد. «وصل» کردن ایجاد یک پیوست است، «فصل» آن پیوست را شکستن است.

استاد: ببینید نکته‌ی خوبی است که ایشان فرمودند.

شاگرد: الآن که مرحوم آقای مصطفوی «تحیة» را فرمودند، استمراری که در صاد و لام بود، به استمرار زمانی برد‌م و الّا از سابق در ذهن من بود که همه‌ی استمرار، که استمرار زمانی نیست. یک خط ده سانتی، چون ده سانت است، وقتی به نصف آن برسید می‌گویید باز صاد و لام در آن هست. یعنی ادامه دارد. نه ادامه داشتن زمانی. یعنی در بُعد طول، ادامه دارد. این استمراری که من عرض می‌کنم یک استمرار در ماده‌ی صاد و لام است، که یک طرف آن طرف زمان است. یکی از ماهیت‌های ما، استمرار زمانی است. لذا چون در ماده‌ی «تحیة» حرکت بود، قوام استمرار حرکت به زمان است و الّا همین صاد و لام استمراری را در جایی ببرید که طرف زمان مطرح نیست، استمرار مناسب خودش را دارد. لذا شما که می‌گویید اینها به هم پیوست دارند، خود پیوست بُعد مکانی، یک جور استمرار است؛ مقابل طرف الخط. طرف الخط یعنی آن پیوست و استمرار و اتصال تمام شد. استمرار یک خط، نه استمرار یک زمان.

شاگرد ۲: در این صورت، در هر وجودی این هست.

استاد: ما کاری به وجود و عدم نداریم، ما می‌خواهیم ببینیم اصل معنای صاد و لام چیست که در سایر کاربردهایش پیدا کنیم. انسان از «صلصال» است. «صلصال» تکرار همین استمرار است. این تکرار خیلی مهم است. یعنی کاملاً مبالغه در ادامه است. آن هم یک ادامه‌ی گسسته. نه یک ادامه‌ی پیوسته. اگر پیوسته بود، خود «صل» حروفش را داشت، اما دارد «صلصل»؛ یعنی ادامه‌ای است اما گسسته. «صلصال» هم وقتی است که آب خشک می‌شود. اگر نگاه کنید، در جایی که گل رس باشد و خشک شود، به‌صورت قطعات متصله اما در عین حال منفصله می‌شود. یعنی ترک می‌خورد و بالا می‌آید. هر کدامش مثل یک کاسه‌ی کوچک می‌شوند.

شاگرد: ... .

استاد: آن حرف دیگری است که «صل» اسمای اصوات باشد، از وزیدن باد به این، صفیر صوتی تولید شود. آن تحلیل جدایی دارد. خُب، بنده مقصودم را گفتم.

شاگرد ۲: مثل «ولی»، «وصیة» هست.

استاد: «وصیة» ادامه پیدا کردن یک کاری است. او مُرد و خودش رفت، اما بعد از او ادامه پیدا می‌کند. «اوصی»، «وصّی» و «توصیه» همین است. یعنی رها نکنید و آن را ادامه دهید.

[1]. الواقعه، آیه‌ی ۹۴.

[2]. النساء، آیه‌ی ۱۴۵.

«تصلیة» حرکتی رو به سقوط

شاگرد: قبلاً در درس در «تصلیة جحیم» فرموده بودید که «تصلیة» یعنی چیزی را دارد اما الآن حس نمی‌کند.

استاد: آن مانعی ندارد. الآن هم عرض می‌کنم. در آن نکته‌ی قشنگی هست. «تصلیه» این است که آن دارد، می‌ورد. سن من خیلی پایین بود، مرحوم آقای صدوقی‌ِبزرگ، آن حدیث را مکرر در منبرهای ماه مبارکشان می‌خواندند. حدیث قشنگی هم هست. می‌گفتند: حضرت تشریف داشتند. یک صدایی آمد. فرمودند: این صدا چه بود؟ ظاهراً جبرئیل علیه السلام عرض کرد ای رسول اللّه صلّی‌اللّه‌علیه‌وآله، یک سنگی بود که از لب چاه جهنم رها شده بود، هفتاد سال طول کشید تا این سنگ به ته چاه رسید. این صدا، صدای رسیدن این سنگ به ته چاه جهنم بود. بعد در توضیحش، شاید خود جبرئیل علیه السلام بود، گفت یک کافری هفتاد سالش بود، الآن مُرد. کافر هفتاد ساله الآن مُرد.

ببینید او گوی هفتاد سال دارد پایین می‌رود. اما خودش متوجه نمی‌شود. «صَلی» است، یعنی یک عمل مستمری است که دارد به طرف پایین می‌رود اما خودش متوجه نمی‌شود. در سوره‌ی مبارکه چه مضامینی است!

> **«بسم الله الرحمن الرحیم، وَيۡلٞ لِّكُلِّ هُمَزَةٖ لُّمَزَةٍ، ٱلَّذِي جَمَعَ مَالٗ وَعَدَّدَهُۥ، يَحۡسَبُ أَنَّ مَالَهُۥٓ أَخۡلَدَهُۥ، كَلَّاۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُطَمَةِ، وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ، نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ، ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ، إِنَّهَا عَلَيۡهِم مُّؤۡصَدَةٞ، فِي عَمَدٖ مُّمَدَّدَةِۭ»[1].**

شما که ادبیات بلد هستید، «لینبذنّ» را معنا کنید.

شاگرد: پرتابش می‌کنند.

استاد: پرتاب؟!

شاگرد: زمان حال است.

استاد: بله، «لَيُنۢبَذَنَّ»، کلمه‌ای نیست که یک دفعه او را بیندازند. این یک جور تلقی است. ای لام در «لَيُنۢبَذَنَّ» یعنی لحظه به لحظه دارد این «نبذ» صورت می‌گیرد. «كَلَّاۖ لَيُنۢبَذَنَّ فِي ٱلۡحُ با این تأکید دارد، می‌ورد.

«وَمَآ أَدۡرَىٰكَ مَا ٱلۡحُطَمَةُ، نَارُ ٱللَّهِ ٱلۡمُوقَدَةُ، ٱلَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى ٱلۡأَفۡـِٔدَةِ، إِنَّهَا عَلَيۡهِم مُّؤۡصَدَةٞ، فِي یعنی همه‌ی «لَيُنۢبَذَنَّ» در یک عمد ممد است. «عَمَد» یا «عُمُد»، دو قرائت دارد.

بنابراین «تصلیه» این است. قبل از آن دارد: « إِنَّ الْأَبْرارَ لَفي نَعيمٍ» [2] شما آن را معنا کنید. اگر بخواهید مجازگویی کنید و بگویید الآن اعمال خوب انجام داده و بعداً میآید، یک حرفی است. اما این جملهی عربی، این را نمیگوید. مخصوصاً در ادامهی آیهی شریفه که میفرماید: «وَإِنَّ الْفُجّارَ لَفي جَحيمٍ، يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدّينِ» [3] با اینکه الآن «لفی جحیم» هستند، اما «یصلونها یوم الدین». این بود که شما فرمودید. یعنی چه «لفی جحیم»، اما «یصلونها یوم الدین»؟ بعد خود آیه توضیح میدهد: «وَما هُمْ عَنْها بِغائِبينَ»؛ یعنی آنچه که خداوند و ملائکه میبینند، «أَحاطَتْ بِهِمْ خَطيئَتُهُ» [4]، «وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحيطَةٌ بِالْكافِرينَ» [5]؛ دیگر نمیتواند فرار کند. اما پس چرا «لفی جحیم» را احساس نمیکند؟ چون هنوز «صلی» نشده است. «صلی» این است که عبور پیدا میکند و تا وقتی میرود که به استقرار رسید و برایش «في الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النّارِ» [6] شود، آن وقت تازه بر میگردد و میبیند این مسیر، مسیر سقوطی بود که با کفر و نفاق برای خودش تحصیلکرده بود.

شاگرد: اگر «یصلونها» استمرار در حرکت باشد، با این بیان شما چطور جمع میشود؟

استاد: آیه میفرماید: «يَصْلَوْنَها يَوْمَ الدّينِ» قرار شد «صلی» این باشد که همینطور دارد، میرود الآن ادراک نمیکند که چطور دارد میرود. روزی که «یوم الدین» است، روز احاطه بر این حرکت استمراری رو به سقوط است، روز «یوم الدین» در یک مشهدی قرار میگیرد که آن «صلی» استمراری که در حینش توجه نمی کرد، حال مشرف میشود و میبیند. با «صلی علی النار» هم خیلی مناسب است. در ذهن من الآن توافق تام دارد. «صَلی علی النار» چیست؟ «أَلْقِيا في جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّارٍ عَنيدٍ» [7] یک تعبیر است، یا «یلقون فی النار». القاء یعنی بیندازد. اما «صلی علی النار»، عرض علی النار است. نه القاء فی النار. عرض علی النار این است که او را از روی آتش عبور میدهند. از آتش عبور دادن غیر از انداختن در آتش است. معنای ظریف «صلی» این است. میگویید در مسیری بود و روی آتش میرفت، به طرف سقوط عرضه شد.

من طلبه هستم، محضر شما بی ادبی میکنم. حاج آقا [مرحوم آیت اللّه بهجت] خیلی کلمات را تکرار میکردند. کسانی که محضرشان بودند، روضه بود، درس بود، میشنیدند. این اندازهای که ما بودیم، گاهی کلمات را اندازهای که ما بودیم تنها یک بار شنیدیم. اینها خودش کلماتی هستند که تنها یک بار شنیدیم. اینها در ذهن من دستهبندی شده است. بعضیها هست که میگویم صدبار گفتهاند، پنجاه بار گفتهاند. بعضیها را تنها یک بار شنیدهام. از کلماتی که یک بار شنیدهام و خیلی هم جالب بود، همین بود. نمیدانم به چه مناسبتی بود که حاج آقا این را فرمودند. خیلی جملهی مهمی است. فرمودند: الآن که در این دنیا هستیم، به خیالمان میرسد که داریم روی زمین راه میرویم. فردا میبینیم روی آتش راه میرفتیم. خودتان فکر کنید. «صلی» عرض علی النار است.

> **«عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قالَ: سَأَلْتُ أَبا عَبْدِ اللّهِ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنِ الصِّراطِ فَقالَ هُوَ الطَّريقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُما صِراطانِ صِراطٌ في الدُّنْيا وَ صِراطٌ في الْآخِرَةِ وَأَمّا الصِّراطُ الَّذي في الدُّنْيا فَهُوَ الْإِمامُ الْمُفْتَرَضُ الطّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ في الدُّنْيا وَاقْتَدَى بِهُداهُ مَرَّ عَلَى الصِّراطِ الَّذي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ في الْآخِرَةِ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ في الدُّنْيا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّراطِ في الْآخِرَةِ فَتَرَدّى في نارِ جَهَنَّمَ»[8].**

صراط دنیا «هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ»، باید از روی آتش در شود، زیر پایش آتش است و باید در شود. بنابراین عرض علی النار می‌شوند و از روی آتش عبورشان می‌دهند. حال هر کسی روی آتش یک جور است. «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا، ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظ

فِيهَا جِثِيًّا»[9]. حرف حاج آقا یادم آمد. خلاصه عرض علی النار است. نمی‌دانیم واقعیتش به چه صورت است. ما داریم بحث لغوی می‌کنیم و این ظرافت‌کاری‌هایی که در لغت است. در جهنم انداختن با «تصلیة الجحیم» فرق می‌کند. «خُذُوهُ فَغُلُّوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَ

ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ»[10]؛ این «صلّوه» یعنی او را بیاندازید؟! من اینجا عرض می‌کنم: خیر! «صلّوه» یک نحو عرض و عبور دادن است. «ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ»؛ ببینید چه شاهدی است؟! «ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِ فَاسْلُكُوهُ»؛ «اسلکوه» صرف بستن نیست. «فاسلکوه»؛ بکشیدش. چقدر این «سبعون ذراع با این هفتاد سال به غفلت گذراندن مناسب است. چقدر با این «تصلیه» مناسب است.

---

[1]. الهمزه، آیات ۱-۹.

[2]. الانفطار، آیه‌ی ۱۳.

[3]. همان، آیات ۱۴ و ۱۵.

[4]. البقره، آیه‌ی ۸۱.

[5]. العنکبوت، آیه‌ی ۵۴.

[6]. النساء، آیه‌ی ۱۴۵.

[7]. ق، آیه‌ی ۲۴.

[8]. شیخ صدوق، معاني الأخبار، ج ۱، ص ۳۲.

[9]. مریم، آیات ۷۱و ۷۲.

[10]. الحاقه، آیات ۳۰-۳۲.

مفاد برهانی آیات معاد

مکرر جلوتر عرض کرده‌ام؛ الآن هم در ذهنم به همین صورت است. تمام آیات معاد قرآن کریم اگر یک مقاله‌ی بلند پایه بکند، با دیده برهانی نگاه کند، می‌بیند همه‌ی آن‌ها برهان است. خیلی عجیب است. همه‌ی آن‌ها برهان است. فقط می‌خواهد که آدم توجه کند و آن‌ها را با هم جفت و جور کند.

> «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ» [1]

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ» می‌خواهد استدلال کند یا می‌خواهد تعبد را بگوید؟! با تعبد کسی را از شک در می‌آورند؟! آن هم با خطاب به ناس؟!

«فَإِنَّا»؛ این «فانّا» یعنی الآن می‌خواهم بیانی بیاورم تا شما را از ریب در بعث در بیاورم. اگر تأمل نکنیم که می‌مانند. **«فانّا خَلَقْنَاكُم»** شروع می‌کند سیر کمالی انسان را توضیح دادن. یکی از آن‌ها همین آیات جنم و خصوصیات آن است. این‌که به چه صورت است، احاطه‌ی آن و «صلی» و «عمدممدة»، ببینید چه تعبیراتی است! «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ» [2] دیگر آیه‌ای جذابتر برای معاد انفسی و خلقت بشر که مبدأ آلش عند اللّه تعالی حضور پیدا می‌کند، می‌تواند پیدا کرد؟! «وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ»؛ هر چه خزائن بود ... . ای دریغ و دریغ که

زلزال دارد: «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» [3] ببینید یک زلزالی است که برای عالم فیزیکی است. درست هم هست. اما یک زلزالی هست که دنباله‌ی «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» می‌آید «وَ

الْإِنسَانُ مَا لَهَا» [4]؛ بعد از استغاثه «ما لها» می‌گوید: «يَوْمَئِذٍ يَصْدُرُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِّيُرَوْا أَعْمَالَهُمْ» [5]؛ این زلزله برای این است که ببینید چه خبر شده است. «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» مربوط به این است. حال که «وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا» با آمدن ادامه‌اش، حال «فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ، وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» [6] یعنی تا ارض اخراج اثقال نکند این نمی‌شود. «صلی»، یکی برای بعد صورت می‌گیرد، یا آن کمالی است که برای مؤمن صورت می‌گیرد.

---

[1]. الحج، آیه‌ی ۵.

[2]. الانشقاق، آیات ۳ و ۴.

[3]. الزلزال، آیه‌ی ۲.

[4]. همان، آیه‌ی ۳.

[5]. همان، آیه‌ی ۶.

[6]. همان، آیه‌ی ۷ و ۸.

استبعاد معانی دعا، تسبیح از مادهی «صلو»

نرسیدیم «ثناء» را بحث کنیم. در التحقیق فرمایشی دارند که خوب است. من اولین آن را میگویم. ایشان میگویند من خیال شما را راحت کنم. در معنا «صلو» عربی، نه عبادت هست، نه استغفار هست، نه رحمت و تسبیح. چرا؟؛ میگویند بهخاطر اینکه صلاة در جایی به کار رفته است که این در آن، اصلاً معنا ندارد. وقتی میفرماید: «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ»[1]، یعنی چه؟؛ یعنی عبادت میکند؟ استغفار میکند؟ خدا برای شما استغفار میکند؟! خدا که استغفار نمیکند، خدا غفار است، نه مستغفر. لذا میگویند: در صلات «غفر» نیست. بعد میگویند: رحمت و تسبیح نیست، چون «فانّ الرحمة او التسبیح من الملائکه علی الناس غیر مناسب»، چرا؟؛ چون ملائکه مردم را تسبیح میکنند! «یصلّی علیکم» یعنی یسبحکم؟! معنا ندارد. از اینجا دومی میآید. میفرمایند: «ثناء جمیل». «یدلّ علی الاصل ...»، آیاتی که من خواندم.

---

[1]. الاحزاب، آیهی ۴۳.

«استمرار با عنایت به آیندهٔ» معنای کلمه‌ی «صلات»

ببینید آنچه که می‌خواهم ذیل فرمایش ایشان عرض کنم، این است: در «صلاة» که مقابل «سلام»...؛ «سلام» هم تحیت است. اگر زنده بودیم، تفاوت آن‌ها را در جلسه‌ی بعد عرض می‌کنم. در «صلاة» به‌دنبال یک چیزی هستیم؛ به‌دنبال نگاه به آیندهٔ هستیم. اگر این معنا درست باشد، این آیات را دوباره می‌خوانم. روی این معنا شما دوباره تطبیق بدهید.

آیه‌ی اول که ایشان فرمودند، چه بود؟؛ «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»[1]؛ اینجا «ثناء» و «درود» خوب است. اما این «یصلون اللّه و ملائکته علی النبی» طبق معنایی که عرض کردم چه می‌شود؟ یعنی خداوند و ملائکه، کاری می‌کنند که برای پیامبرشان تأمین آتیه کنند. یعنی نگاه به آیندهٔ پیامبر دارند. آن وقت شما «صلّوا». ربطش را می‌رسیم.

شاگرد: یعنی چه نگاه به تأمین آتیه دارند؟

استاد: یعنی صرفاً تحیت به‌معنای زنده باش ِمحض، نیست. اگر بگویی‌م: «انّ‌اللّه و ملائکته یحیّون»، «تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ»[2] تحیت آن جا به چه معنا است؟ یعنی می‌گویند: «سلام». «سلام» چه نوع تحیتی است؟! چرا به جای سلام چیز دیگری نیست؟! می‌خواستم این را عرض کنم. مانعی ندارد. جلسه‌ی بعدی تذکر بدهید تا عرض کنم. الآن «سلام» یک جور است، «صلوات» با این معنایی که من عرض کردم نظر دارد به آیندهٔ و تأمین آیندهٔ.

شاگرد: یعنی در قیامت صلوات نیست، اما سلام هست؟

استاد: بله؛ سلام هست، ولی صلوات نیست. حالا فکرش کنید و ببینید جور در می‌آید یا نه. «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ»[3]؛ یعنی خدای متعال نگاه به آیندهٔ پیامبرشان دارند. نگاه به آیندهٔ را به چه صورت دارند؟ شما صلوات بفرستید، آیندهٔ پیامبرش گسترده می‌شود. یعنی او چون تأمین آیندهٔ پیامبرش را در نظر دارد به شما می‌گوید که صلوات بفرست. چرا؟؛ چون هر چه صلوات بفرستی، سفرهٔ افاضهٔ پیامبرش وسیع‌تر می‌شود. پس این کاملاً به هم مربوط است. «هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ»[4]، چرا؟ «لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ «یصلی» فقط می‌گوید باشید؟! خیر؛ «لیخرجکم». دارد برای شما تأمین آتیه می‌کند. اصلاً اصل مادهٔ «صلاة»، فقط «ثناء» نیست. «تحیة» محضه نیست. پل زدن به آیندهٔ کسی است که بر او درود فرستاده می‌شود. «پایندهٔ باشی» فقط به‌معنای «نفس بکشی» نیست. «پایندهٔ باشی» یعنی «آیندهٔ روشن داشته باشی». این مقصود من است. البته به تناسب خودش.

بنابراین اینکه می‌گویند صلات از ناحیه‌ی خداوند یعنی ایجاد الرحمة، این معنا زیر سؤال می‌رود. یعنی دعا از ناحیه‌ی خلق است. دعا یعنی خواستن یک امری که نیست. می‌خواهم در آینده بیاید. محال است شما برای چیزی که هست، دعا کنید.

شاگرد: برای تقویتش چه؟

استاد: تقویت یک چیزی که الآن هست؟ الآن که گذشت. دو تا که نمی‌شود. لذا در آینده است. پس حتی اگر برای تقویت یک امری دعا کنید، آینده‌ی او را در نظر دارید. شما در آینده، نظر می‌کنید به کمال. بنابراین خدای متعال هم اگر بر پیامبرش درود می‌فرستد، نه یعنی ایجاد الرحمة. یعنی الآن خدای متعال به آینده‌ی بنده‌اش نظر دارد. «تحیة» این است که آینده‌ی خوبی داشته باشد. الآن منظور نیست. اگر روی معنای لغوی اینها سر برسد به گمانم آن چیزهایی که معروف است عوض می‌شود. ملائکه هم که صلوات می‌فرستند، نه یعنی طلب رحمت می‌کنند. درست است که طلب الرحمة به معنای دعا است، اما اینجا صرفاً مقصود، طلب الرحمة نیست. یعنی نظر داشتن به آتیه.

شاگرد: یعنی در آن اخبار است؟

استاد: خیر؛ دعا است. اما دعائی است که در دلش تنها طلب الرحمة نیست. عنایت لغت به این است که نظر به تأمین آتیه‌ی او دارد.

شاگرد: چه نظری دارد؟

استاد: گاهی کسی را می‌بینید و می‌گویید این باشد و خوب است و از بین نرود و هلاک نشود. شما بچه‌ای را در خانه می‌بینید، وارد خانه که شدی، می‌گویی: زنده باشی، سالم باشی و ... . اما یک وقتی است که وارد یک کلاس دانش‌آموز می‌شوید، وقتی به دانش‌آموز نگاه می‌کنید و خواستید برای او دعا کنید، چه دعایی می‌کنید؟ می‌گویی: به خانه که رفتی، زنده باشی، غذای خوبی بخوری؟! در کلاس برای او چه دعایی می‌کنی؟ می‌گویید: ان شاء اللّٰه آینده‌ی روشنی داشته باشی. مقام دعا کردن برای دانش‌آموز در کلاس این نیست که بگویی رفتی خانه غذای خوبی بخوری. می‌گویی این کلاس برای تو آتیه داشته باشد. منظور من این است.

شاگرد: برای شخص پیامبر اکرم صلّی اللّٰه علیه و آله یعنی شما به مقام محمود برسی و به منبر وسیله برسی؟

استاد: بله؛ یعنی وقتی خدای متعال بر پیامبرش صلوات می‌فرستد، دارد کاری می‌کند که در آینده‌ی این پیامبرش مقام وسیله، شفاعت عظمی را داشته باشد. نه اینکه الآن برای پیامبرش ایجاد الرحمة می‌کند. این معنای لغت صلات نیست. چون در لغت صلات یک نحو استمرار با عنایت به آینده خوابیده است. این حاصل عرض بنده است.

شاگرد: «ای ایها الذین آمنوا صلّوا علیه» هم به همین معنا است؟

استاد: بله؛ دقیقاً همین است. «سلّموا» را هم ان شاء اللّٰه عرض می‌کنم. روی آن فکر کنید و ببینید این حرف درست است، پایش به جای بند هست یا نه؟ اگر برای آن شواهدی پیدا شد، آن وقت در نبالهی روایت را که حضرت علیه السلام فرمودند: «و باالصلاة یناولون الرحمة، فاکثروا...» را عرض می‌کنم. با این صلاتی که شما می‌فرستید به رحمت می‌رسید، «فاکثروا». خُب، چطور ما داریم برای حضرت دعا می‌کنیم، اما خودمان به رحمت می‌رسیم؟! ارتباط این دو چطور می‌شود؟ بعد هم به آیه استشهاد کرده‌اند که خداوند و ملائکه درود می‌فرستند، شما هم بفرستید. ارتباط دارد یا ندارد.

و الحمدللّه ربّ‌العالمین و صلّی اللّه علی محمد و آله الطیبین الطاهرین.

---

[1]. الاحزاب، آیه‌ی ۵۶.

[2]. همان، آیه‌ی ۴۴.

[3]. همان، آیه‌ی ۵۶.

[4]. همان، آیه‌ی ۴۳.